

ژئوپلیتیک آمریکا: افغانستان و کنترل چین

"ژوزف ای. فالون" در مجله جنگ های کوچک به تحلیل سیاست های کوتاه مدت و دراز مدت ایالات متحده در افغانستان پرداخت. وی معتقد است اگر تخمین های اولیه درست باشد، افغانستان ششمین دارنده ذخایر فلزهای کمیاب است. واشنگتن با تحت کنترل درآوردن این منبع جایگزین می تواند آمریکا و کشورهای صنعتی را از وابستگی به چین رها کند.

ایراس؛ حضور آمریکا در افغانستان نمونه ای از جنگ چریکی یک ابرقدرت برای پیگیری اهداف ژئوپلیتیکی، چیزی بیشتر از شکست یک جریان شورشی محلی بود. این جنگ، بازگشت تنوری بازی بزرگ است که آمریکا و رقیبان این کشور، چین و روسیه تلاش دارند تا با تاثیرگذاری بر افغانستان، به تامین امنیت منابع خود به خصوص منابع نفت و لوله های انتقال نفت در آسیای مرکزی بپردازند. اگر آمریکا ببرد، روسیه و چین قدرت های بازنده باقی خواهند ماند. اگر روسیه یا چین ببرند، آمریکا با رقیبی تاثیرگذار و قدرتمند روبرو می شود که توانایی خدشه دار کردن نقشه های ایالات متحده را خواهد داشت.

این مقاله به مطالعه یکی از رقبای آمریکا یعنی چین می پردازد. در گام نخست، مفهوم ژئوپلیتیک با تکیه بر مطالعات زیگنیو برژینسکی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در گام دوم، اهداف اصلی آمریکا در افغانستان مورد بحث قرار می گیرند. در گام بعدی، ابزار اصلی آمریکا که به وسیله آن به کنترل چین می پردازد، بررسی می شوند. در گام چهارم، حرکات متقابل چین مورد بررسی قرار گرفته و در گام آخر، به نتیجه گیری و ارزیابی سیاست های کوتاه مدت و بلند مدت ایالات متحده پرداخته می شود.

► سیاست خارجی و ژئوپلیتیک آمریکا

ژئوپلیتیک به این صورت تعریف می شود: "بررسی تاثیر جغرافیا بر رابطه قدرت ها در سیاست بین الملل." مشهورترین تعریف از آن سر هارفورد جان مکیندر است که به عنوان پدر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژی شناخته می شود: "هر که در شرق اروپا قانونگذاری می کند، فرمانروای هارتلند است؛ آنکه هارتلند را قانونگذاری می کند، فرمانروای "ورد آیلند" است. هر کس "ورد آیلند" را قانونگذاری کند، فرمانروای جهان است."

منظور از "هارتلند" اوراسیا و منظور از "وردآیلند" اوراسیا و آفریقا است. اگر یک کشور بتواند شرایط سیاسی و نظامی در منطقه اوراسیا را تحت کنترل درآورد، بدون تردید شکست ناپذیر است، چرا که جغرافیا، رقبا را محدود می کند.

با آغاز جنگ سرد، آمریکا سیاست خارجی خود را بر مبنای کنترل فدراسیون روسیه قرار داده بود و جورج اف. کنان، مامور ویژه ایالات متحده در مسکو از مدافعان این طرح بود. ژئوپلیتیک، اساس این سیاست بود که با اشاره ای به تنوری مکیندر پیش می رفت. در آن زمان، فدراسیون روسیه تقریباً شرق اروپا را فرماندهی می کرد و کنترل هارتلند را در دست داشت. هدف آن بود که مسکو را در هارتلند محدود نگه داشت تا با سختی اقتصادی، دچار شکست شود.

با سقوط شوروی در سال ۱۹۹۱ و ناپایداری در جمهوری های سابق فدراسیون در حوزه قفقاز و آسیای مرکزی، تاثیر ژئوپلیتیک بر سیاست خارجی آمریکا بیشتر شد و بازگشت به تنوری مکیندر در زمینه کنترل آسیای مرکزی، خود را نشان داد.

در سال ۱۹۹۲، آمریکا با شفافیت، سیاست نوین خود در آسیای مرکزی را اعلام کرد: "اولین هدف ما جلوگیری از ظهور رقیبی است که امنیت ما را در محدوده فدراسیون شوروی سابق تهدید کند. این یکی از ملاحظات اصلی است و ما باید تلاش کنیم تا از غلبه هر قدرت رقیبی در این منطقه جلوگیری کنیم تا قدرت جهانی باشیم... استراتژی ما باید اکنون بر محدود کردن پتانسیل قدرت های جهانی آینده باشد."

استراتژی نو مکیندر توسط زیگنیو برژینسکی در کتاب صفحه شطرنج بزرگ: اولویت آمریکایی و فوریت های ژئواستراتژیک پرورانده شد. "بزرگترین دستاورد ژئوپلیتیک برای آمریکا، اوراسیا است... اینکه آمریکا چگونه به کنترل اوراسیا پردازد، بسیار مهم و حیاتی است. قدرتی که اوراسیا را کنترل می کند، دو ناحیه از سه منطقه مهم پیشرفته اقتصادی و تولید جهان را در دست دارد."

نگاهی سطحی به نقشه نیز حاکی از آن است که کنترل منطقه اوراسیا به طور اتوماتیک، موجب تبعیت نیمکره غربی و اقیانوسیه به صورت تابعان ژئوپلیتیک قاره مرکزی می شود. حدود ۷۵ درصد از مردم جهان در اوراسیا زندگی می کنند و بیشتر منابع معدنی، شرکت های سرمایه گذاری و منابع زیرزمینی نیز در این منطقه متمرکز است. اوراسیا حدود سه چهارم منابع انرژی شناخته شده جهان را در خود دارد. اولویت اصلی آمریکا آن است که مطمئن شود هیچ قدرتی برای کنترل جغرافیای سیاسی منطقه وارد نمی شود و جامعه جهانی دسترسی مالی و اقتصادی به این منطقه

دارد. اولویت آن است که اطمینان حاصل شود هیچ دولت یا دولت هایی ظرفیت بیرون کردن آمریکا از اوراسیا یا کمرنگ کردن نقش قاطع این کشور را ندارند.

در روز ۷ اکتبر ۲۰۰۱، آمریکا عملیات آزادی پایدار و حمله به افغانستان به همراه هم پیمانان خود را آغاز کرد تا رژیم طالبان را سرنگون کند و مامن القاعده را از بین ببرد. اشغال افغانستان در واقع، پیروی و اشنگتن از تنوری برژینسکی در زمینه مدیریت اوراسیا بود. اما تفاوتی در تنوری و عمل آمریکا وجود داشت، به جای همکاری با چین، آمریکا قصد داشت چین را نیز در منطقه محدود کند.



► اهداف آمریکا در افغانستان

برکناری طالبان از قدرت و اخراج آنها از کشور برای شکست و نابودی تروریسم، هدف آمریکا بود. یک قسمت از این نبرد، از بین بردن تولید هرویین در این کشور بود. افغانستان بیش از ۹۰ درصد مواد مخدر جهان برای مصرف غیر دارویی را تولید می کند. هم چین، این کشور بزرگترین تولید کننده حشیش است. سودی که از فروش این مواد به دست می آید، مهم ترین منبع مالی تروریست ها است.

اهداف ژئوپلیتیک توسط پنتاگون و مرکز برژینسکی در زمینه کنترل منابع طبیعی افغانستان و آسیای مرکزی و برای جلوگیری از رشد هژمونی چین و روسیه مطرح شده اند. منابع معدنی افغانستان شامل نفت، گاز، مس، کبالت، طلا، لیتیوم و دیگر ذخایر معدنی است. تخمین زده شده که ارزش مالی این منابع، بیش از میلیاردها دلار است. در میان این منابع معدنی استراتژیک، منابع فلزی کمیابی هستند که از مواد ضروری تکنولوژی های مدرن امروزی به شمار می روند. این مواد در ساخت موبایل، لپ تاپ، سی دی، مانیتورهای تخت، باتری های قابل شارژ، کاتالیزورها، ماشین

های هیبریدی و صفحات خورشیدی و اقلام دیگر مهم هستند. اصلی ترین منابع اوراسیا نفت، گاز و خطوط لوله نفت هستند.

► ابزار آمریکا برای محدود کردن چین

آمریکا برای جلوگیری از رشد هژمونیک چین سه مرحله اقدام بر روی منابع فلزی کمیاب، خطوط لوله و اتحادها صورت می دهد.

۱. چین بزرگترین ذخایر فلزهای کمیاب را در خود دارد و هم چنین ۹۷ درصد از تامین نیازهای جهان، تحت کنترل این کشور است. اگر تخمین های اولیه درست باشد، افغانستان ششمین دارنده این ذخایر کمیاب است. واشنگتن با تحت کنترل درآوردن این منبع جایگزین می تواند آمریکا و کشورهای صنعتی را از وابستگی به چین رها کند. این امر، واشنگتن را از نظر ژئوپلیتیکی قوی می کند و هم زمان موجب ضعف پکن خواهد شد.

۲. اقتصاد رو به رشد چین، با نیاز روز افزون به ذخایر نفت و گاز آسیای مرکزی روبرو است؛ که البته دسترسی به این منابع، مستلزم دسترسی بدون محدودیت به خطوط لوله نفت و گاز است. برژینسکی حامی اهداف ژئوپلیتیک آمریکا در آسیای مرکزی، در زمینه کنترل خطوط لوله نفت و گاز می گوید: "بنابراین، قدرت های ژئوپلیتیک در این معما و هم چنین دسترسی به ثروت عظیم در خطر بودند. تا زمانی که فدراسیون شوروی فروپاشد، انحصار قدرت در این منطقه در دستان مسکو بود؛ تمام خطوط آهن، نفت و گاز و حتی خطوط هوایی از این مرکز عبور می کردند.

سیاستمداران روسی ترجیح می دادند که شرایط به همین منوال بماند، زیرا آنها می دانستند که هر کس که می خواهد دسترسی غالب به منطقه را داشته باشد، قصد دارد که سود اقتصادی و ژئوپلیتیک منطقه را به دست آورد. این سود، اوراسیا است." همانطور که برژینسکی گفته: "رشد و توسعه اقتصادی آسیا نتیجه فشار روز افزون برای جست و جو و استخراج منابع جدید انرژی منطقه آسیای مرکزی است، منابعی مانند ذخایر گاز و نفت دریای خزر که مقدار آن کمتر از منابع کویت، خلیج مکزیک یا دریای شمال است. محدودیت دسترسی چین به این ذخایر و خطوط لوله باعث محدودیت رشد اقتصادی چین می شود. اگر رشد اقتصادی چین متوقف شود، منابع مالی پکن برای نوسازی و توسعه ظرفیت نظامی آن کاهش پیدا می کند. بنابراین از تبدیل شدن چین به قدرت هژمون منطقه ای جلوگیری می شود.

۳. برای جلوگیری از رشد نفوذ سیاسی و قدرت اقتصادی چین در منطقه، آمریکا اتحادهای خود را با اهداف دوجانبه توسعه می دهد و در نهایت قدرت را معتدل می کند. استراتژی محدود کردن قدرت که در نقشه اول نشان داده شده است، از یک سری اتحادهای دو جانبه بین آمریکا و کشورهای هم مرز چین تشکیل شده است. در جنوب، از شمال شرق آسیا به جنوب شرق و از جنوب آسیا به آسیای مرکزی این اتحادها گسترش می یابد.

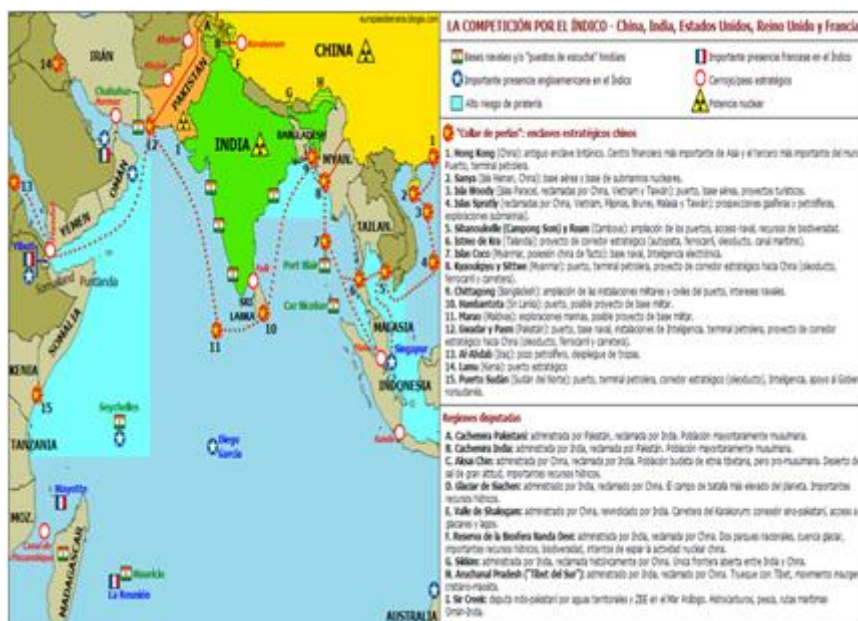
بازیابی پیمان جنگ سرد میان آمریکا و هم پیمانان قدیمی مانند ژاپن، کره جنوبی و تایوان در دوره جدید، شامل افغانستان و دشمن سابق، ویتنام هم می شود. بر مبنای نگرانی ها و تمایلات مشترک در زمینه قدرت چین، آمریکا تلاش در ایجاد همگرایی با کشورهایی مانند لائوس، کامبوج، تایلند، مالزی، هند، قزاقستان، ازبکستان و قرقیزستان دارد. استراتژی تعادل قدرت با پشتیبانی مردم سالاری چند حزبی هند، به دنبال تجارت آزاد به عنوان جایگزین چین برای توسعه آسیا پیش می رود. تنها هند است که محدوده، جمعیت و پتانسیل اقتصادی را به گونه ای دارد که بتواند به رقیب چین تبدیل شود. فرض بر آن است که یک سیر طبیعی تکاملی در سیاست خارجی هند منجر به رشد اقتصادی و در نتیجه سیاسی خواهد شد. با توجه به اختلافات مرزی بین چین و هند، هم چنین پشتیبانی چین از پاکستان و پشتیبانی هند از دالایی لاما و دولت در تبعید تبت، عرصه این رقابت آشکارتر خواهد شد.

► اقدامات مقابله ای چین

۱. تا زمانی که منابع فلزی کمیاب افغانستان از نظر تجاری قابل بهره برداری نباشد، چین می تواند به عنوان انحصارگر این منابع در جهان خود را نشان دهد.

۲. با وجود خط لوله های قزاقستان و روسیه که خارج از کنترل آمریکا است، انرژی مورد نیاز چین در زمان فعلی تامین می شود.

۳. نفت وارداتی چین از طریق دریا و زمین وارد می شود، چین برای پشتیبانی از خطوط ترابری دریایی، پایه هایی در اقیانوس هند با عنوان "گردنبند مروارید" ساخته است. همانطور که نقشه دوم نشان می دهد، این امکانات دریایی از پاکستان به مولداوی، سریلانکا، بنگلادش، برمه و تایلند می رسد و جاده هایی ساخته شده و یا در حال ساخته شدن است که چین را به پاکستان، برمه و بنگلادش متصل می کند. در نتیجه چین، آمریکا را دور زده است. همه اینها با هم، سیاست محدود کردن هند توسط چین را آشکار می کند. در بازی شطرنج، هند کیش و مات شده است. چینی ها به پیروی از نصیحت استراتژیست نظامی خود سون تزو می پردازند "هنر رزم آن است که دشمن خود را بدون جنگ شکست دهید."



► ارزیابی سیاست های بلند مدت و کوتاه مدت آمریکا

در کوتاه مدت، سیاست آمریکا بر جلوگیری از تبدیل چین به یک هژمون منطقه ای متمرکز است که البته این سیاست موفقیت آمیز نبوده است. چین هنوز یک هژمون نیست، اما قدرت اقتصادی روبه رشدی دارد که شانس ظهور هژمونیک آن را افزایش می دهد.

در بلند مدت، هرچند اهداف آمریکا قابل دستیابی است، اما نه با سیاست های فعلی، بلکه با توجه به عواقب ناخواسته اقتصاد جدید چین است این اهداف قابل دستیابی باشد؛ قدرت اقتصادی چین قابل توجه است. این کشور به عنوان اقتصاد دوم جهان پس از آمریکا ظهور کرده است و یکی از سریعترین رشدهای اقتصادی را در سه دهه گذشته داشته است. رشد سالانه اقتصادی چین ۱۰ درصد است. این کشور اکنون بزرگترین صادر کننده و دومین وارد کننده جهان است. موتور محرک این رشد اقتصادی تنها یک منطقه، یعنی ساحل جنوبی است. عواقب این شرایط چین نه تنها برای پایداری آینده اقتصادی، بلکه برای تمامیت ارضی منطقه ای خطرناک است.

رشد اختلافات طبقاتی بین مناطق ساحلی و مناطق داخلی، ممکن است آتش ناآرامی ها را شعله ور کند. تخمین مهاجرت ۲۰ میلیون کارگر و خانواده های آنان باعث ثروتمند شدن شهرهای ساحلی شده است. تخمین زده می شود که از حدود ۸۰۰ میلیون کارگر، نیمی از آنها در شرکت های سرمایه گذاری دولتی مشغول به کار هستند. بسیاری از این شرکت های سرمایه گذاری غیر مولد هستند. اگر پکن از مرحله اختصاص یارانه به این صنایع عبور نکند، وارد مرحله ای از بحران اقتصادی خواهد شد. از طرفی اگر پکن به این صنایع یارانه اختصاص ندهد، بسیاری از صنایع شکست می خورند و حتی بیش از ۳۰۰، ۴۰۰ میلیون کارگر بیکار می شوند که باعث یک انقلاب اجتماعی خواهد شد.

هدف پکن آن است که از این مشکلات اقتصادی و اجتماعی جلوگیری کند تا اقلیت های قومی بحرانی برای کشور ایجاد نکنند. حدود ۵۵ اقلیت قومی در چین زندگی می کنند؛ این اقلیت ها شامل هایوی، مانچو، مغول، تبتی ها، ایغور و ژوانگ هستند. آنها ۸ درصد از کل جمعیت را تشکیل می دهند اما بیش از ۶۰ درصد از منطقه را تحت کنترل دارند. تهدید موجود برای چین، توسط مسائل اقلیت های قومی صورت می گیرد، هرچند که آنها در میان اکثریت جمعیت گم هستند.

ترس چین هنگام فروپاشی شوروی دو برابر شد. زمانی که مناطق مرزی، آسیای مرکزی و منطقه قفقاز از دست رفت، روسیه به سه دولت بلاروس، اوکراین و روسیه تقسیم شد. اگر چین هم زمین های مرزی خود در تبت و سین کیانگ را از دست دهد، ممکن است حکومت مرکزی این کشور هم تقسیم شود.

هسته اصلی چینی ها شامل هان یا قومیت های چینی است که حدوداً ۹۲ درصد از جمعیت کشور و حدود ۱,۲ میلیارد نفر از جمعیت این کشور را تشکیل می دهد. البته این موضوع در عمل درست نیست زیرا چین از دو منطقه متمایز جغرافیایی، تاریخی و جامعه زبانی تشکیل شده است، شمال و جنوب چین. همانطور که در نقشه سوم نشان داده شده، از ۱,۲ میلیارد نفر، بیش از ۳۰۰ میلیون، حدود یک سوم آنها چینی های جنوب هستند. در حالی که منطقه آنها موتور محرکه اقتصاد در جنوب چین است؛ آنها به هشت زبان صحبت می کنند که این زبان برای مادرین های شمال چین نامفهوم است.

Chinese Linguistic Groups



در گذشته اختلافات قومی-زبانی، توسط مرزهای زبانی تقویت شد و به ظهور دولت شمال و جنوب منجر شد. این موضوع در سده های سه، چهار، پنج، شش، ده و دوازده اتفاق افتاد. عدم وقوع این مساله در هشت سده گذشته، مانع از احتمال وقوع دوباره آن در آینده نمی شود؛ نمونه آن سرنوشت سقوط شوروی سابق است. رکود اقتصادی و ناآرامی اجتماعی، می تواند قدرت حزب کمونیست چین را کاهش دهد و شکاف هایی در دولت ایجاد کند. جنوب چین، ظرفیت های لازم اقتصادی، فیزیکی و جمعیتی را برای تبدیل شدن به یک کشور مستقل مانند اوکراین دارد. نه تنها

جنوب چین، بلکه شمال چین توانایی تبدیل شدن به یک هژمون منطقه ای را خواهد داشت و هدف ژئوپلیتیکی آمریکا برای جلوگیری از تبدیل چین به یک قدرت غالب در اوراسیا محقق خواهد شد.

نویسنده: ژوزف ای. فالون

برگرداننده: عارفه حاجی نی، عضو شورای نویسندگان ایراس؛

منبع: مجله جنگ های کوچک